

من عجیب و غریب نیستم، اختلال پردازش حسی دارم

تألیف
چینا تی. لرد

ترجمه
مهديه سادات حسینی

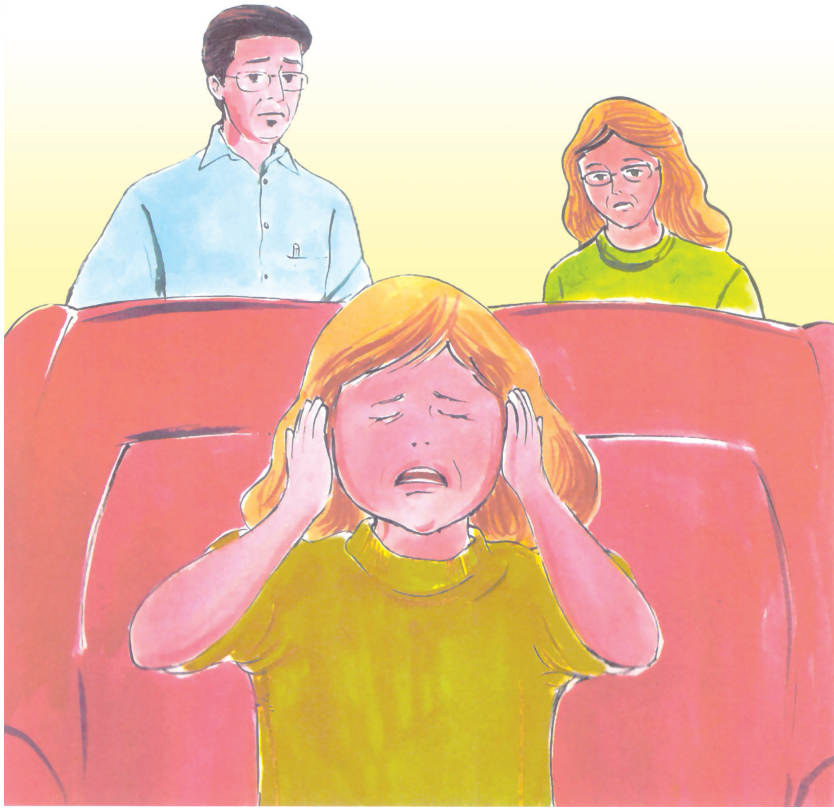
کارشناسی ارشد روان‌شناسی تربیتی و روان‌درمانگر کودک و نوجوان





زمانی که به دنیا آمدم، همه چیزهای دور و برم را دوست داشتم. عاشق نگاه کردن به چهرهٔ مادر و پدرم بودم، صدایشان را دوست داشتم، و هنگامی که نیاز داشتم دستانشان را به دورم حلقه می‌کردند، من عاشق این احساس بودم.

اما با بزرگ‌تر شدن من همه چیز تغییر کرد. اشیای ترسناک شدند؛ آنقدر ترسناک، که من فریاد می‌زدم. ناامید بودم چون هیچ‌کس این اشیای ترسناک را مانند من احساس نمی‌کرد و این اتفاق مرا ناراحت می‌کرد.



صداها، حتی صداهای آرام، گوش‌هایم را آزار می‌داد. این اتفاق پدرم را ناراحت می‌کرد چون صدای او گوش‌هایم را خیلی آزار می‌داد و به پدرم اجازه نمی‌دادم با من صحبت کند. هر وقت صداها بلند می‌شدند، گوش‌هایم را با دستانم می‌پوشاندم و آنقدر فریاد می‌زدم تا صداها متوقف شوند.



بوها بینی مرا آزار می دادند و بعضی وقتها مرا مریض می کردند. من بوها را متفاوت از بقیه افراد احساس می کردم و حتی بوهایی را استشمام می کردم که دیگران متوجه آن نمی شدند. سعی می کردم بینی ام را با دست بگیرم اما فایده زیادی نداشت. پس آنقدر فریاد می زدم تا بوها دور شوند. بعضی اوقات که غذاها به نظرم بوی خوبی نمی دادند، آن ها را نمی خوردم. فکر می کردم این بوهای تهوع آوری که در بینی ام احساس می کنم بخاطر غذایی است که مادر درون بشقاب من قرار داده است. سعی می کردم هر طور شده غذا را بخورم اما اگر غذا روی زبانم طعم خوبی نداشت، مریض می شدم. مادر و پدرم نمی توانستند درک کنند چرا غذا یکدفعه آنقدر حالم را بد می کند.